

تحلیل ولایت‌های متعارض در پرتو قرآن کریم

محمدحسین اسکندری*

تأیید: ۹۶/۸/۲۹

دریافت: ۹۶/۷/۱۲

چکیده

«ولایت» در قرآن کریم بسیار متنوع و پرمصادق است؛ آنچنان که در همه موارد زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی، سطوح سیاسی، اقتصادی و قضایی، جوامع دینی و غیر دینی، نظام‌های الهی و طاغوتی رژیم‌های دیکتاتوری و دموکراتیک حضور خود را نشان می‌دهد و به ملاحظات گوناگون قابل تقسیم می‌باشد. لکن آنچه که در اینجا مورد توجه واقع شده، تقسیم مقایسه‌ای مصادیق مختلف ولایت است، به منظور روشن شدن نسبت آنها و وظیفه‌ای که ما نسبت به هر یک داریم.

ولایت از این زاویه، بر سه بخش «ولایت‌های متعارض»، «ولایت‌های متقابل» و «ولایت‌های متوافق یا همسو» قابل تقسیم است، لکن در این نوشته به توضیح اقسام ولایت‌های متعارض اقدام شده تا ضمن بیان خصوصیات هر یک از آنها و توضیح آثاری که در زندگی ما دارند، بتوانیم در تأمین مصالح زندگی از آثار مثبت آنها برخوردار و از آثار منفی‌شان بر کنار باشیم.

واژگان کلیدی

ولایت، متعارض، ولایت تکوینی، ولایت تشریحی، ولایت طاغوت

* عضو هیأت علمی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه: eskandaryhosain@gmail.com

مقدمه

«ولایت» از اصطلاحات قرآنی و در فرهنگ دینی ما بسیار پرآوازه است؛ بویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی بر محور ولایت دینی دوست و دشمن هر یک با انگیزه خاص خود یا به دفاع از آن برخاسته و در حمایت از آن جانفشانی می‌کند و یا با اتهامات واهی و تهاجم فرهنگی خود به تخریب آن همت گماشته تا حامیان و طرفدارانش را پراکنده سازد و از به‌خطرافتادن منافع نامشروع خود پیشگیری کند.

ولایت تنها با استناد به موجود دیگر، مصداق خارجی و تنوع پیدا می‌کند؛ چنانکه در کلیه جوامع جهانی و تاریخی در شکل حکومت‌های الهی یا اومانیستی و به‌صور مختلف استبدادی یا دموکراتیک و در سطوح مختلف سیاست، حقوق، اقتصاد و قضاوت نمود پیدا می‌کند.

مصادیق ولایت به لحاظ آثار مختلف و سود و زیان‌های مادی و معنوی و ثمرات رنگارنگ سیاسی، اقتصادی و قضایی دسته‌بندی می‌شود تا با دادن آگاهی به انسان، قدرت تصمیم‌گیری وی را - در ارتباط با تأسیسات اجتماعی و موضع‌گیری‌های مناسب - بالا ببرد.

گرچه هرگونه بررسی و دسته‌بندی ولایت قابل ملاحظه است، لکن بررسی مقایسه‌ای مصادیق آن در قرآن می‌تواند برای همه روشنگر و پرثمر باشد و زندگی ما را از اساس دگرگون سازد. این بررسی می‌تواند با توجه به آثار متغیر مادی، آثار ماندگار معنوی، آثار محدود فردی تا آثار گسترده اجتماعی و آثار سطحی تا آثار عمیق روحی، اقسام ولایت را در مقایسه با هم برای ما آشکار سازد تا بتوانیم در زندگی بمنظور تأمین مصالح خود از این روشنگری‌ها بهره‌مند شویم و با حرکت در تاریکی‌ها و تصمیم‌گیری در زمینه‌های ناشناخته، در حفره‌های آتش سقوط نکنیم، در دام ولایت‌های طاغوتی و شیطانی گرفتار نشویم و در غل و زنجیرهایشان به بند نیفتیم.

خداوند می‌فرماید:

آنان که رسول خدا را پیروی می‌کنند؛ پیامبری که... به کار نیکشان وا می‌دارد

و از کار بد بازشان می‌دارد، پاکیزه‌ها را رواشان می‌داند و از ناپاکی‌ها منعشان می‌کند؛ موانع خیر و غل و زنجیرها از ایشان بردارد، پس آنان که باورش کردند و نصرت و حمایتش نمودند و از نوری که با او نازل شده پیروی کردند، رستگار خواهند شد (اعراف(۷): ۱۵۷).

این آیه داستان دو نوع ولایت را بیان می‌کند که یکی ما را به دام می‌اندازد و زمین‌گیر می‌کند؛ چنانکه قادر به حرکت و صعود به اعلیٰ علین نخواهیم بود و دیگری ولایت الهی است که برای آزادی و رستگاری ما موانع از پیش پا برمی‌دارد و بندها از دست و پای ما باز می‌کند تا قدرت حرکت و پرواز داشته با توکل و تبعیت از اولیای الهی آزاد و مستقل زندگی کنیم.

ولایت الهی را آزادی‌بخش می‌داند که انسان را در مسیر فطرت قرار می‌دهد تا خود راه مستقیم را بییماید، به صحنه نور درآید و به اهداف الهی دست یازد و ولایت‌های طاغوتی و شیطانی را عواملی دانسته که انسان را به بند می‌کشند تا از حرکت در مسیر نور بازشان دارند و به سوی ظلمت‌شان بکشانند.

ما در این مقاله برآنیم که ولایت‌های متعارض را همراه با آثار زشت و زیبایشان در قرآن، مورد توجه قرار دهیم، به این امید که خواننده با اخلاق سیاسی مربوط به آن آشنا شود، قدم‌های خود در حرکت بر صراط مستقیم استوار سازد و در آزادی انسان از ولایت شیطان و رهایی خلق از ولایت‌های طاغوت جدیت کند.

ولایت‌های متعارض را می‌توان در یک سطح کلی و عمیق، بر دو قسم ۱. ولایت الله و ۲. ولایت شیطان تقسیم نمود (نساء(۴): ۱۱۹)، لکن ولایت‌های متعارض در نمود انسانی و اجتماعی بر سه قسم دیگر؛ یعنی ۱. ولایت مؤمنان. ۲. ولایت کفار و ۳. ولایت ستمکاران و طغیانگران، تقسیم‌پذیر خواهد بود.

خصوصیت مصادیق «ولایت» در این تقسیم این است که بعضی با بعض دیگر در تعارض و غیر قابل جمع‌اند و گزینش یکی از آنها با کنار گذاشتن دیگری همراه خواهد بود. چون آثار متضاد دارند و یکدیگر را انکار می‌کنند و ما بر اینها عنوان «ولایت‌های متعارض» را اطلاق کرده‌ایم.

قرآن و ولایت‌های متعارض

ولایت در لغت به معنای نصرت، تولی امر (راغب اصفهانی، ص ۵۳۳) قیام به امر شیء و تسلط بر آن می‌باشد که توان و تدبیر و عمل در آن مستتر است و در فقه و شریعت نیز اصطلاح خاصی ندارد (مشکینی، ۱۴۳۱ق، ۲۰۱۰م، ص ۵۷۲).

در قرآن مجید ولایت‌های متعارض، گاهی به صورت کلی و بنیادی مطرح شده که می‌تواند همه ابعاد زندگی فردی و اجتماعی ما را تحت تأثیر قرار دهد و گاهی دیگر نمود آن در ابعاد زندگی سیاسی و اجتماعی، مورد توجه قرار گرفته است. قرآن از ولایت‌های متعارض خبر می‌دهد که بعضی از آنها بعض دیگر را انکار می‌کنند و ما در اینجا به لحاظ آثار مختلفی که بر آنها بار می‌شود، آنها را به دو صورت تقسیم می‌کنیم:

۱. ولایت‌های متعارض در ابعاد روان‌شناختی

در قرآن، ولایت شیطان با ولایت الله، به صورت بنیادین و گسترده در تعارض است و همه ابعاد زندگی و رفتار اختیاری ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد. خداوند می‌فرماید: «الْمُ أَعْهَدُ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (یس (۳۶): ۶۰ و ۶۱). این آیه نشانه تعارض دو عبادت و دو اطاعت است و به دلالت التزام بر تعارض ولایت الله با ولایت شیطان تأکید نموده است؛ زیرا عبادت و اطاعت، انعکاس ولایت و پیامد آن می‌باشد، لکن در سوره نساء با صراحت و دلالت مطابقی نیز بر تعارض ولایت شیطان با ولایت الله تأکید کرده است (نساء (۴): ۱۱۹). همچنین در قرآن، ولایت طاغوت به معنای عام و گسترده‌اش در بعد روان‌شناختی در تعارض با ولایت الله می‌باشد؛ چنانکه می‌فرماید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» (بقره (۲): ۲۵۷). در این آیه فقط ابعاد سیاسی و اجتماعی مورد نظر نیست، بلکه دایره‌ای گسترده‌تر از ابعاد مادی انسان دارد؛ چنانکه طاغوت نیز شامل هر معبودی جز خدا و هر تجاوزگر از قانون خدا و فطرت می‌شود و دایره‌ای وسیع‌تر از جباران و حاکمان جور را فرا می‌گیرد^۲ (طبرسی، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۱۰۱).

الف) ولایت الله

ولایت الله روشن‌ترین مصداقی است که دیگر ولایت‌های متعارض را طرد و مؤمنان را از انتخاب آنها به شدت منع می‌کند. قرآن در حقانیت ولایت الهی و بطلان هر ولایت دیگر با ما سخن می‌گوید:

یک دسته از آیات، ولایت را حق انحصاری خداوند دانسته‌اند؛ مثل اینکه می‌فرماید: «ولی شما فقط خدا و رسول و کسانی هستند که ایمان آورده‌اند؛ کسانی که نماز می‌خوانند و در حال رکوع زکات می‌دهند» (مائده(۵): ۵۵ و ۵۶) که حق ولایت را در اصل منحصر به خدا کرده و از هر موجود دیگری جز او انکار می‌کند.

دسته دیگر بر انحصار ولایت در خداوند به آیه ۹ سوره شوری برهان آورده‌اند:

آیا جز خدا اولیای دیگری برگزیده‌اند؟ لکن تنها خدا ولی است، اوست که مرده‌ها را زنده می‌کند و بر هرکاری قادر است. پس آنچه که در آن باهم اختلاف می‌کنید، حکمش با خداست... تنها خدا خالق آسمان و زمین است و اوست که برای شما همسر قرار داده، روزی همه را می‌تواند کم یا زیاد کند... ۳.

که ادله متعددی بر انحصار ولایت در خدا اقامه کرده است تا بدانیم که ولایت، ادعایی و گزافه و فاقد مبنای واقعی نیست که هر کسی بتواند با ادعای واهی آن را تصاحب کند و خود را بر مسند نشانند.

دسته سوم، آیاتی هستند که بر انکار ولایت از غیر خدا استدلال کرده‌اند: «بگو آیا جز خدا اولیای دیگری برگزیده‌اید که قادر به جلب نفع و دفع ضرر خود نیستند؟...» (رعد(۱۳): ۱۶) و «حکایت آنان که جز خدا اولیای دیگری برگزیده‌اند، حکایت عنکبوتیست که خانه‌ای می‌سازد، لکن سست‌بنیادترین خانه‌ها لانه عنکبوت است» (عنکبوت(۲۹): ۴۱) تا نشان دهد که ولایت باید مبنای واقعی و ریشه تکوینی داشته باشد و گرنه ادعایی پوچ و عاری از حقیقت خواهد بود.

اجمالاً قرآن از دو حقیقت خبر می‌دهد:

۱. ولایت تکوینی، ذاتی خداوند است و انسان عاقل با اندیشه در کارهای خداوند

(که زنده می‌کند، می‌میراند، روزی می‌دهد خورشید و ماه و کهکشان‌ها را می‌آفریند و به حرکت وامی دارد و مکلفان را پاداش و کیفر می‌دهد) می‌تواند به حقیقت آن دست یابد و با رؤیت آثار ولایت، به چشم سر، چهره واقعی ولایت تکوینی خداوند را به چشم دل مشاهده کند.

۲. حق ولایت تشریحی نیز ذاتی خداوند است که ریشه در ولایت تکوینی او دارد؛ یعنی خدایی که قدرت مطلق دارد، انسان و غیر انسان را می‌آفریند و به کمال می‌رساند، همو پیامبران و کتب آسمانی را برای هدایت مردم می‌فرستد؛ امر امر اوست و عقلاً همه باید به حق ولایت تشریحی او گردن نهند که خود فرمود: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» (یوسف (۱۲): ۴۰).

ب) ولایت شیطان

گرچه شیطان مخلوق خداوند و مقهور قدرت اوست، لکن موجودی گمراه‌کننده است و انسان را از خط مستقیم منحرف می‌سازد و به راهی جز آنچه خدا از انسان خواسته می‌کشد. خداوند در قرآن می‌فرماید: «أَيَا بَا شِمَا پِيمَان نَبَسْتَم اِي فَرْزَنْدَانِ اَدَمِ كِه شَيْطَان رَا اِطَاعَت نَكْنِيد اَو دَشْمَنْ اَشْكَار شَمَا اِسْت و مَرَا پِيرَسْتِيد كِه اَيْن رَاه رَاسْت اِسْت» (یس (۳۶): ۶۰ و ۶۱). گرچه این آیه از تعارض اطاعت خدا با اطاعت شیطان سخن می‌گوید، لکن اطاعت، پیامد ولایت است؛ چنانکه قرآن بر این حقیقت تأکید کرده می‌گوید: «شَيْطَان بَرِ اَنَان كِه اِيْمَان اَوْرَدَه، بَه خِدا تَوَكَّل مِي كَنْد سَلْطَه نَادَرَد، سَلْطَه اَو فِقْط بَر كَسَانِي اِسْت كِه اَو رَا بَه وِلَايَت كَزِيدَه و بَه خِدا شَرْك وِرْزِيدَه اَنْد» (نحل (۱۶): ۹۹ و ۱۰۰) و خداوند به شیطان می‌گوید: «تُو رَا بَر بَنْدْگَان مَن تَسْلُطِي نَيْسْت، مَگَر اَن كَس اَز گَمْرَاهَان كِه تُو رَا پِيروِي كَنْد» (حجر (۱۵): ۴۲)؛ یعنی چون از بندگی خدا خارج شود، زیر سلطه شیطان خواهد رفت.

ولایت و تولی

آیات فوق از دو مقوله «ولایت» و «تولی» سخن می‌گوید که منشأ تحقق جریانات مختلف و تشکل گروه‌های سیاسی و اجتماعی خواهد شد. ولایت یک امر واقعی است

و مبنای حقیقی و تکوینی دارد، لکن تولی ادعا و انتخاب ولایت است که هماهنگی با واقعیت در آن تضمین نمی‌شود.

خداوند ولایت واقعی دارد و شیطان فاقد ولایت واقعی است، ولی می‌توان از طریق «تولی»؛ یعنی گزینش او به عنوان ولی او را قدرت داد و بر مسند نشانید و این یک نکته کلیدی در کلام سیاسی است که در طول تاریخ و سطح جهان منشأ شکل‌گیری گروه‌های حق و باطل سیاسی بویژه در جامعه اسلامی شده است. از این رو، خداوند درباره شیطان که فاقد قدرت و ولایت واقعی است می‌فرماید: «تقدیر شیطان چنین رقم خورده که هرکس او را به ولایت گزیند (من تولاه) شیطان او را گمراه و به سوی آتش رهنمون سازد» (حج: ۲۲): (۴) و می‌فرماید: «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ» (نحل: ۱۶): (۱۰۰)؛ سلطه شیطان فقط بر کسانی است که او را به ولایت برگزینند.

آیات متعددی در قرآن با تعبیر «حزب الله» و «حزب الشیطان» یا «اولیاء الله» و «اولیاء الشیطان» به دو گروه اجتماعی اشاره می‌کنند: گروه اول فرمانروایی خدا و رسول را می‌پذیرند، خداترس و پرهیزکارند و با دشمنان خدا گرچه خویشان نزدیک‌شان باشند دوستی نمی‌کنند (مائده: ۵): ۵۶؛ مجادله: ۵۸): ۲۲؛ یونس: ۱۰): ۶۲ تا ۶۴؛ انفال: ۸): ۳۴؛ فصلت: ۴۱): ۳۰ تا ۳۳؛ جاثیه: ۴۵): ۱۹). گروه دوم، شیطان را به ولایت گیرند و در دام او از اقدام به کار نیک باز می‌مانند، در راه طاغوت می‌جنگند و به خدا ایمان ندارند (آل عمران: ۳): ۱۷۵؛ نساء: ۴): ۷۶؛ انعام: ۶): ۱۲۱؛ اعراف: ۷): ۲۷ و ۳۰). اینگونه آیات، بیانگر نمود انسانی و اجتماعی ولایت‌های متعارضند که یکی مستند به خدا و دیگری مستند به شیطان و پیروان شیطان است.

روایات نیز بر این تعارض تأکید کرده‌اند. امیرالمؤمنین فرمود: «من امترا فی الدین تردد فی الریب... و وطئته سنابک الشیطان» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۹۳). «سنابک» کنایه از استیلائی شیطان است (همان) و امام صادق ۷ فرمود: «آنکه رد مؤمن کند از اولیای خدا نیست و از حزب شیطان باشد؛ یعنی از ولایت خدا بیرون شود و به ولایت شیطان درآید» (برقی، ۱۳۷۱ق، ج ۱، ص ۱۳۲-۱۳۱).

«شیطان سمبل گمراهی و قانون‌شکنی و ضدیت با اخلاق است و خداوند تقدیر

نموده که هر کس شیطان را ولی خود گیرد، شیطان او را گمراه و به سوی عذاب دردناک هدایتش می‌کند» (حج (۲۲): ۴).

نکات کلیدی این آیات

۱. ولایت شیطان در تعارض با ولایت الله و اطاعت از او شرک به خداوند است که با اطاعت از خدا ناسازگار می‌باشد. بر این اساس، هر که ایمان داشته به خدا اعتماد کند، از دایره نفوذ شیطان خارج شود و شیطان بر او تسلطی ندارد و هر که از خدا غافل شود، شیطانی را می‌گمارد تا همراه او باشد (زخرف (۴۳): ۳۶) و متقابلاً «هر که شیطان بر او مسلط شد، خدا را از یاد می‌برد و از حزب شیطان باشد» (مجادله (۵۸): ۱۹).

۲. «ولایت الله» زندگی اولیای خدا را قانونمند، عادلانه و به سوی سعادت و کمال انسانی هدایتشان می‌کند، لکن ولایت شیطان اولیای شیطان را طغیانگر، قانون‌شکن و گمراه می‌کند؛ چنانکه فرمود: «گروهی راه یافتند و گروهی گمراهی‌شان تثبیت شد؛ زیرا به جای خدا شیاطین را به ولایت برگزیدند و گمان می‌کنند که هدایت شده‌اند» (اعراف (۷): ۳۰).

«هر که شیطان را پیروی می‌کند (بداند که) شیطان به کار زشت فرمان می‌دهد» (نور (۲۴): ۲۱). «بین شما دشمنی و کینه ایجاد می‌کند و از یاد خدا و نماز بازتان می‌دارد» (مائده (۵): ۹۱).

۳. توکی شیطان؛ یعنی او را به ولایت گزیدن،^۴ که ناشی از هوای نفس است (طیب، ۱۳۷۸، ج ۱۰، ص ۲۵۰) و سلطه شیطان را در پی دارد؛ زیرا هوای نفس منشأ قدرت است و دوستدار شیطان که زمام زندگی خود را به او می‌دهد زمینه فرماندهی و تسلط او را فراهم می‌آورد (مکام شیرازی، ۱۴۲۱ق، ج ۸، ص ۳۲۲). انتخاب شیطان به ولایت، او را قدرت فرماندهی می‌دهد و بر انتخاب‌کنندگان مسلط می‌سازد تا به آسانی بتواند آنان را به مسیر دلخواه بکشاند؛ یعنی هر ولایتی تبعیتی در پی خواهد داشت و بین «اطاعت» و «ولایت» تلازم وجود دارد. آیات قرآن بر وجود این رابطه، دلالت روشن دارند (اعراف (۷): ۳؛ زمر (۳۹): ۳).

۲. ولایت‌های متعارض در ابعاد جامعه‌شناختی

ولایت‌های متعارض در بعد روان‌شناختی، آثار اجتماعی دارند و در رفتار سیاسی گروه‌های اجتماعی در شکل مجادلات سیاسی و بازتاب‌های نظامی نمود پیدا می‌کنند. قرآن مجید در آیاتی بر ولایت‌های متعارض در زمینه اولیای هم‌سطح اشاره کرده می‌فرماید: «مردان و زنان مؤمن اولیای همدند» (توبه(۹): ۷۱) یا «ستمکاران اولیای همدند» (جاثیه(۴۵): ۱۹) و یا «کفار اولیای همدند» (انفال(۸): ۷۳) و این آیات در مجموع دلالت التزامی دارند بر اینکه ولایت‌های «مؤمنین» و «کفار» و «ستمکاران» در تعارض باهمند و نمی‌توانند با هم کنار بیایند؛ زیرا هر یک، قانون، نظام، آرمانها و اهداف خاص خود را دارد و سرنوشت ویژه‌ای برای اعضای خود رقم می‌زند. از این رو، می‌فرماید: «مؤمنان نباید کافران را به ولایت گزینند» (آل عمران(۳): ۲۸؛ نساء(۴): ۱۴۴).

در آیات دیگری نیز بر تعارض ولایت در اولیای غیر هم‌سطح تأکید شده می‌فرماید: «ولی شما فقط خدا و رسول و مؤمنینی (با ویژگی‌هایی که در آیه آمده) هستند» (مائده(۵): ۵۵) یا «خداوند هرگز برای کافر بر مؤمن ولایتی قرار نداده است» (نساء(۴): ۱۴۱) و یا «تن دادن به ولایت ستمگران و طاغوت را به شدت محکوم می‌کند» (نساء(۴): ۶۰). این آیات در مجموع نشان می‌دهند که این ولایت‌ها مانع‌الجمعند و بعض دیگر از آیات که بر تعارض این ولایت‌ها صراحت بیشتری دارند، می‌فرماید: «آنان که ایمان دارند در راه خدا و آنان که کفر می‌ورزند در راه طاغوت می‌جنگند» (نساء(۴): ۷۶).

مصادیق عمده ولایت‌های متعارض اجتماعی

اکنون به عمده‌ترین مصادیق این ولایت‌ها اشاره می‌کنیم:

الف) ولایت رسول خدا و جانشینان او

ولایت الله در بعد اعتقادی و روان‌شناختی، در ولایت رسول خدا و نواب خاص و عام او نمود سیاسی و جامعه‌شناختی پیدا می‌کند و خداوند فرمان به وجوب اطاعت از ایشان می‌دهد (نساء(۴): ۵۹). هدف این آیات، علاوه بر رشد اخلاقی تشکیل جامعه سیاسی و کنترل گروه‌های اجتماعی در چارچوب قانون الهی است.

قرائن این مدعا

۱. به‌عنوان یکی از پیامدهای آن از مردم می‌خواهد که نزاع‌های خود را به خدا و رسول ارجاع دهند (نساء(۴): ۵۹).
 ۲. مؤمنین را از حکم قراردادن طاغوت برحذر می‌دارد (نساء(۴): ۶۰).
 ۳. فقط کسانی را مؤمن می‌داند که صددرصد تسلیم داوری پیامبر باشند (نساء(۴): ۶۵).
 ۴. به همین دلیل، از مخالفت منافقان با راه و رسم پیامبر خبر می‌دهد (نساء(۴): ۶۱).
 ۵. نمود محبت و ولایت انسان به خدا را تبعیت از پیامبر معرفی می‌کند (آل عمران(۳): ۳۱).
 ۶. اطاعت از رسول خدا را به یقین اطاعت از خدا می‌داند (نساء(۴): ۸۰).
 ۷. خبر می‌دهد که خداوند، بمنظور رهبری سیاسی مردم نصب امام می‌کند (بقره(۲): ۱۲۴).
- و دیگر آیات ولایت و ادله نیابت، همگی برگستره ولایت الهی که در تعارض با ولایت‌های غیر الهی و جهاد با آنهاست تأکید می‌کنند.
- ولایت رسول خدا و نایبان حقیقیش که ولیده ولایت الهی است، وجوه مختلفی دارد، در داوری، در اجرا و تا حدودی در تقنین قانون و در ابعاد مختلف نظامی، سیاسی و اقتصادی نمود دارد و چهره نشان می‌دهد.

ب) ولایت طاغوت

«طاغوت» به معنای طغیان و تجاوز از حد باشد و خالی از مبالغه نیست. گاهی نیز بر آنچه که منشأ تجاوز است اطلاق می‌شود؛ مثل هر معبودی جز خدا و مثل پیشوایان گمراه و مطاعی که خداوند تبعیت مردم از ایشان را خوش ندارد» (طباطبایی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۴۴) و می‌توان گفت:

زمامداران جباری که بدون توجه به رخصت الهی و موازین دینی، زمام حکومت به دست گرفته و اراده خود یا هر اراده دیگری جز اراده خدا را بر جامعه حاکم می‌کنند، به هر دو معنا مصداق طاغوتند؛ زیرا هم خود متجاوزند و هم منشأ تجاوز دیگران شده‌اند. در فقه از ولایت طاغوت با

عنوان ولایت جائر نام برده‌اند و آن را بر ولایتی که از اهلش غصب شده
اطلاق کرده‌اند (مشکینی، ۱۴۳۱ق، ص ۵۷۵).

طبق یکی از آموزه‌های قرآن، خداوند هر چیزی - من جمله انسان - را موزون و در
حد و اندازه مشخص آفریده (قمر (۵۴): ۴۹). از سوی دیگر، همراه پیامبران، کتاب و
میزان فرستاده تا مردم زیر سایه عدالت زندگی کنند و منظور از میزان، ضوابط شرعی
حاکم بر رفتار خداپاوران است که به گفته قرآن، منطبق با فطرت بوده و منجر به عدالت
می‌شود. از جهت سوم، خداوند مکرر به انسان فرمان می‌دهد به اینکه طغیان نکنند؛
یعنی میزان را رعایت کند و از حد تجاوز نکند (الرحمن (۵۵): ۸).

پس کلمه طاغوت در قرآن بر سه مصداق اطلاق می‌شود: ۱. کسی که از حدود الهی
تجاوز می‌کند. ۲. موجودی که منشأ تجاوز دیگران می‌شود و ۳. کسی که هم خود
تجاوز می‌کند و هم منشأ تجاوز دیگران می‌شود؛ مثل حکام جور، لکن بیشترین کاربرد
آن نخست، در مصداق سوم و سپس در مصداق دوم باشد.

در هر حال، «ولایت طاغوت» در تعارض با «ولایت الله» است، مسیر و اهداف
دیگری غیر از مسیر و اهداف آن دارد و انسان را به جای دیگری جز آنجا که خدا
می‌خواهد می‌کشاند.

قرآن در بیان این تعارض می‌گوید: «خدا ولیّ کسانی است که ایمان آوردند و از تاریکی‌ها
به نورشان درآورد و آنان که کافرنند، اولیائشان طاغوت باشد که ایشان را از نور به تاریکی‌ها
می‌کشاند، آنان اصحاب آتشند و در آن جاودان بمانند» (بقره (۲): ۲۵۷). چنانکه فرعون این
حاکم طاغوتی، در قیامت نیز قوم خود را پیشوایی و آنان را به آتش وارد می‌کند.

دو نکته در توضیح این آیه

۱. برخلاف گفته بعضی مفسران در آیه شریفه، نور و ظلمت مجازی مراد نیست؛
زیرا خداوند اولیای خود را از صحنه تاریکی‌های واقعی به صحنه واقعی نور می‌کشاند
(طباطبایی، بی تا، ج ۲، ص ۳۴۶-۳۴۵) و طاغوت، دستداران خود را از نور فطرت به
درون تاریکی‌های واقعی وارد می‌کند، نه مجازی.

۲. خداوند مبدأ حرکت طاغوتیان را نور دانسته که منظور، نور فطری انسان بر توحید است و طاغوت، آنان را از این نور فطری به سوی تاریکی‌ها می‌کشاند؛ درحالی که مبدأ حرکت اولیای خدا نیز فطرت است و خداوند آنان را به صحنه بسیار روشن‌تری می‌کشاند که برای ایشان در نظر دارد، لکن سؤال می‌شود که چرا خداوند از مبدأ حرکت اولیای خود؛ یعنی فطرت، با عنوان ظلمت و با لفظ جمع؛ یعنی «الظلمات» یاد می‌کند؟ در پاسخ می‌گوییم اولاً نور فطرت اولیه انسان، نسبت به آینده روشنی که در انتظار او است، آنچنان کم‌فروغ باشد که اطلاق ظلمت بر آن را موجه می‌سازد. ثانیاً هر انسانی حتی اولیای خدا، بالقوه گرفتار ظلمت‌های طاغوتی هستند، لکن خداوند با هدایت‌ها و عنایت‌های ویژه، اولیای خود را به مسیر نور هدایت می‌کند و از رفتن به قعر ظلمت‌های طاغوتی می‌رهاند. پس گویی آنان را از آن سو به این سو می‌کشاند. هر مولودی بر نور فطرت متولد می‌شود (کافی، ۱۴۲۹ق، ج ۳، ص ۳۵؛ صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۳۳۰؛ ابن حیون، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۱۲۳)، لکن با پیروی از طاغوت، غرق تاریکی‌های هوای نفس شود و نور فطریش به خموشی گراید. ولی در سایه هدایت الهی این نور فطری، به یک درک حضوری روشن تبدیل و به سرچشمه خورشید نزدیک و به رحمت الهی نائل گردد که فرمود: «... وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ» (اعراف(۷): ۱۵۶-۱۵۵) و تقوا؛ یعنی حفظ خویش از لغزش‌ها و درغلطیدن به حفره‌های تاریک عصیان و گناه.

تعارض سیاسی

تعارض ولایت طاغوت با ولایت الهی در میدان سیاست بیشتر مورد تأکید قرآن قرار گرفته است:

ای آنان که ایمان دارید، خدا را اطاعت کنید و رسول خدا و ولی امر از بین خودتان را اطاعت کنید. پس هر گاه در چیزی اختلاف نمودید، اگر ایمان به خدا و روز جزا دارید، آن را به خدا و رسول ارجاع دهید که این بهتر و خوش‌انجام‌تر است. ندیده‌ای کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه بر تو و

پیامبران قبل از تو نازل گشته ایمان آورده‌اند، ولی می‌خواهند طاغوت را حکم قرار دهند؛ در حالی که مأمورند به آن کفر ورزند و شیطان می‌خواهد آنان را به عمق هولناک گمراهی بکشاند (نساء(۴): ۶۰-۵۹).

نکات کلیدی در آیات طاغوت

۱. «ولایت طاغوت» در سیاست، نقطه مقابل ولایت الهی است که در زعامت رسول خدا و نایبان بر حق او نمود پیدا می‌کند. طاغوت به «آنان که حق آل محمد در زعامت را غصب نموده‌اند و پیروانشان اطلاق شده» (قمی، ۱۴۰۴ق، ذیل آیه ۲۵۷ بقره)، لکن امام باقر ۷ طاغوت را بر پیشوایان گمراهی و دعوت‌کنندگان به آتش تطبیق می‌کند (صفار، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۴).

۲. همه پیامبران، مردم را به پرستش خدا و اجتناب از طاغوت فراخوانده‌اند (نحل(۱۶): ۳۶) و این بدان معنا است که مسأله طاغوت، یک امر جامعه‌شناختی با سابقه تاریخی عمیق می‌باشد و تعارض آن با ولایت الهی در همه شرایع مطرح بوده است.^۵

۳. «ولایت طاغوت» جلوه‌ای از ولایت شیطان است و ولایت رسول خدا و نایبان او نمود ولایت الهی خواهد بود. قرآن می‌گوید: «آنان که ایمان دارند در راه خدا می‌جنگند و آنان که کافرند در راه طاغوت، پس با اولیای شیطان بجنگید که کیدشان ضعیف است (نساء(۴): ۷۶).

مناسبت صدر و ذیل آیه، دلالت بر این دارد که منظور از اولیای شیطان کسی نیست جز طاغوت و کفاری که در راه طاغوت می‌جنگند.^۶ و به مؤمنان گوید: «شیاطین، اولیای خود را وسوسه می‌کنند تا با شما به جدال برخیزند و اگر اطاعتشان کنید، شما نیز مشرک خواهید بود» (انعام(۶): ۱۲۱).

۴. حکومت انسان بر انسان با «آزادی طبیعی فرد» سازش ندارد. فقهای ما ولایت طبیعی انسان بر انسان بدون رخصت الهی را انکار کرده‌اند (نراقی، ۱۴۰۸ق، ص ۱۸۵؛ جوادی، ۱۳۶۷، ص ۲۸) و صرف تصدی چنین ولایتی را با قطع نظر از اینکه عملکرد والی

چگونه باشد، جز در دو مورد استثنایی حرام دانسته‌اند (مشکینی، ۴۳۱ق، ص ۵۷۵). ولایتی که در قرآن به «ولایت طاغوت» و در فقه شیعه به «ولایت جائر» شهرت دارد (همان).

۵. طاغوت عامل گمراهی و خداوند منشأ رشد و هدایت است. هرکس که طاغوت را به ولایت برگزید، از نور فطرت به سوی تاریکی‌ها خارج شود و در جهنم جاودان گردد و هرکس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، به ریسمان محکمی چنگ زده که هرگز نخواهد گسست و از تاریکی به روشنایی درآید (بقره (۲): ۲۵۷-۲۵۶).

۶. اقتضای ایمان به خدا، انکار ولایت طاغوت است. مؤمن هرگز نباید به آن اعتماد و در حلّ منازعات که از شؤون اصلی حکومت‌هاست، به ولات طاغوتی و قضات و مؤسسات آن رجوع کند؛ زیرا این رسمیت‌دادن به ولایت طاغوت است؛ در حالی که خلاف حکم خدا و رسول خدا حکم می‌کند (طبری، ۴۱۵ق، ص ۵۶۸).

راوی می‌گوید:

درباره دو فرد از شیعیان که در نزاعی به دادخواهی از سلطان و قضات او رفتند پرسیدم و امام صادق ۷ در جواب فرمود: هرکس در حق یا باطلی به حکم آنان گردن نهد، به حکم طاغوت گردن نهاده و آنچه را که بگیرد گرچه حقّ مسلم او باشد، حرام است؛ زیرا آن را به حکم طاغوت ستانده حال آنکه خداوند فرمان داده که به طاغوت کفر ورزد... (کلینی، ۴۰۷ق، ج ۱، ص ۶۷).

۷. چون حاکم اصلی خداوند است، هر که از فرمان خدا سرپیچی کند طاعی شمرده می‌شود و باید عوارض آن را تحمل کند؛ بویژه مخالفت در صحنه سیاسی که عوارض آن دامن دیگران را هم می‌گیرد، دشوارتر است و عتاب شدید الهی را به دنبال خواهد داشت.

قرآن در این رابطه می‌گوید:

ندیدی پروردگارت با عاد چه کرد؟ با شهروندان قدرتمند ارم که در بین شهرها بی‌نظیر بود با ثمود که صخره‌ها را در دره‌ها از جا می‌کنند با فرعون که قدرت و سپاه داشت با کسانی که طغیان می‌کردند و فساد را دامن می‌زدند چه کرد؟! پس تازیانه عذاب خود را بر ایشان بنواخت که پروردگار تو در کمین آنان بود (فجر (۸۹): ۱۴-۶).

از این آشکارتر نمی‌توان بر تعارض ولایت الله با ولایت طاغوت تأکید نمود و دشمنی آن دو را برملا ساخت.

ج) ولایت کفار

خداوند مؤمنان را از تولی کفار منع کرده است. تولی کافر بر دو گونه است:

۱. اینکه تن به حکومت کافر دهد؛ حکومتی که در اهداف و مبانی و خط مشی، متفاوت با حکومت اسلامی و متعارض با ولایت الهی است و انسان را به جایی می‌کشاند که خلاف خواست خداست.

۲. دوستی و معاشرت با کفار که نهی از آن به لحاظ تأثیر غیر مستقیمی است که بر زندگی سیاسی مؤمن دارد؛ چراکه این گونه معاشرت‌ها بتدریج اعتقادات، اخلاقیات و خط مشی زندگی مؤمنان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. آنان را به بیراهه می‌کشاند و همسو با کفار می‌گرداند. قرآن بر این نکته تصریح کرده و مکرر حکم به نفاق این گروه از مؤمنان نموده، یا کافر (مائده(۵): ۵۱) و ستمکار (توبه(۹): ۲۳) قلمدادشان کرده است.

اصولاً ولایت، گرچه معنای اقتدار است، لکن اقتداری که در این اصطلاح قرآنی است، ریشه در محبت و دوستی دارد و آیات قرآن دلیل این مدعاست که می‌گوید:

ای مؤمنان! پدران و برادرانتان را اگر کفر را بر ایمان ترجیح دادند، دوست خود نگیرید، هر که از شما چنین کند ستمکار است. بگو اگر پدران، پسرانتان، برادرانتان، همسرانتان و عشیره و قبیله‌تان و... از خدا و رسول و جهاد در راه خدا نزد شما محبوب‌ترند، منتظر بمانید تا فرمان خدا برسد و خداوند فاسق را هدایت نمی‌کند (توبه(۹): ۲۳-۲۴).

ولایت در این آیه، صددرصد به ابعاد عاطفی و دوستی نظر دارد، لکن از آنجا که عواطف منشأ قدرت‌اند، اگر محبت مسلمانان به نامبردگان از محبتشان به خدا و رسول، بیشتر باشد، در محدوده نفوذ و اقتدارشان باقی نمی‌ماند و از فرمان ایشان و رفتن به جهاد سرپیچی می‌کنند که این تسلط دشمن و شکست مسلمانان را در پی دارد.

دوستی با کفار، منشأ انس با ایشان، پیروی از هوای نفس، سرپیچی از قانون حق و همدستی به زیان پیامبر اسلام و جبهه حق می‌شود؛ در حالی که اسلام، مسلمان را به پیروی حق و مخالفت با نفس دعوت می‌کند. این ارتباطات، آنان را از نظر اخلاقی تحت تأثیر کفار قرار می‌دهد و جامعه را از روش دینی که بر سعادت‌جویی و پیروی از حق استوار است، به روش کفر که بر پیروی از هوی و شیطان‌پرستی و انحراف از فطرت بنا شده، سوق می‌دهد و آینده مسلمان را دگرگون خواهد کرد.

ولایت، مرز جوامع را مشخص می‌کند؛ زیرا از جهت طبیعی، محبت افراد را نسبت به هم برمی‌انگیزد که تأثیر و تأثر متقابل مادی و معنوی و اتحاد و همدلی و همزیستی آنان را در پی خواهد داشت و جایگاه هرکسی را نشان می‌دهد که جزء کدام گروه و کدام جامعه و تحت تأثیر چه کسانی است؛ یعنی ولایت منشأ به‌هم‌پیوستن افراد و جدایی جوامع خواهد شد و دو اثر مختلف دارد.

از این رو، بعضی که مدعی ایمانند و ولایت کفار را برگزیده‌اند، در قرآن به کفر و فسق و نفاق متصف شده‌اند (نساء(۴): ۱۴۰-۱۳۸ و ۱۴۵-۱۴۴؛ مائده(۵): ۵۲-۵۱ و ۸۱-۸۰).

از جهت اقتدار نیز جامعه، یک واحد اعتباری است و دایره نفوذ و اقتدار حاکم است که مرزهای جامعه و قلمرو همزیستی افراد را تعیین می‌کند و باید دید که هر فرد یا گروه زیر نفوذ کدام رهبر است و به قانون کدام جامعه گردن می‌نهد.

بنابراین، لایه اقتدار از یک سو و لایه عاطفی از سوی دیگر، زمینه فرماندهی و فرمانبری را فراهم کرده، همزیستی و اتحاد افراد، زیر سایه یک قانون را به دنبال دارد، لکن هر اتحاد و همزیستی، منشأ عزت و سعادت نیست؛ چون انسان به صورت فطری و در متن آفرینش، اهداف مشخصی دارد و راه مستقیمی که تحقق آن اهداف و ملازمت آن راه، در سایه ولایت الهی، سعادت را در وی تضمین و عزتش را تأمین می‌کند.

نکاتی در ارتباط با ولایت کفار

۱. توکی مسلمان از کافر دو صورت دارد: یکی این که مسلمان کافر را به امامت بر جامعه خویش برگزیند. دوم این که مسلمانان با کفار، دوستی و همدلی کنند.

قرآن مسلمانان را هم از تن دادن به سلطه کفار و هم از دوستی با ایشان منع کرده است.

۲. قرآن از این ولایت منهی با تعبیر مختلف یاد می‌کند؛ مثل ولایت کفار یا ولایت یهود و نصارا و یا ولایت ظالمان و دشمنان خدا (آل عمران(۳): ۲۸؛ نساء(۴): ۱۳۹ و ۱۴۴؛ مائده(۵): ۵۱ و ۵۷ و ممتحنه(۶۰): ۱).

۳. قرآن به مسلمانان هشدار می‌دهد به اینکه ولایتشان با کفار، عوارض تلخی بر ایشان در پی دارد؛ یعنی رابطه آنان با خدا قطع می‌شود (آل عمران(۳): ۲۸) و در پیشگاه خدا باید پاسخگو باشند (نساء(۴): ۱۴۴) و یا حکم می‌کند که این مسلمانان مثل کفارند (نساء(۴): ۱۴۰) از کفار شمرده می‌شوند (مائده(۵): ۵۱) و یا از نفاق آنها خبر می‌دهد (نساء(۴): ۱۴۰ و ۱۴۵).

۴. قرآن در بیان علل نهدی از توکی کفار و منع ارتباط با آنها به چالش سیاسی و دشمنی آنها با مسلمانان اشاره دارد که بر طبل جنگ می‌کوبیدند و در پی کسب قدرت و تسلط بر جامعه اسلامی و سرنوشت مسلمانان بوده‌اند، می‌فرماید: «... وقتی شنیدید که آیات خدا را انکار می‌کنند و به تمسخر می‌گیرند با آنان ننشینید تا سرگرم سخن دیگر شوند که اگر بنشینید شما هم مثل آنها باشید» (نساء(۴): ۱۴۰). همچنین می‌فرماید: «آنها خواهان حکم جاهلیتند و ممکن است به تو پشت کنند. مراقب فریشتان باش و هر کس که آنان را به ولایت گیرد از ایشان خواهد بود» (مائده(۵): ۵۱-۴۹).

این ارتباطات می‌توانست راه نفوذ آنها در بسیاری از مسلمانان را هموار سازد و بتدریج زمینه درگیری نظامی را به این امید که بتوانند دیگر مسلمانان را به زیر سلطه خود درآوردند و عقاید و ارزش‌های کفرآمیز خود را بر آنان تحمیل کنند (نساء(۴): ۹۰-۸۹) فراهم آورد.

همچنین می‌فرماید: «اگر در امر ولایت‌گزینی دقت نکنید، آن سرزمین را فساد و فتنه بزرگی فرا خواهد گرفت» (انفال(۸): ۷۳). وضعیت اجتماعی و شکست یا پیروزی حق یا باطل در هر گوشه‌ای به دنبال خود، موج ایجاد می‌کند و به جوامع دیگر نیز سرایت خواهد کرد. مسأله به تعارض جامعه اسلامی با جامعه جاهلی که هریک ویژگی خود را

دارد باز می‌گردد. اگر جامعه ولایی اسلامی با ویژگی‌هایش در برابر جامعه جاهلی مقاومت نکند، فتنه‌ای زمین را فرا گیرد و فساد بت‌پرستی و خرافات و استکبار و طغیان و بردگی و ظلم و دیگر خصوصیات دوران جاهلیت، جوامع را غوطه‌ور سازد و آنجا که در تعلیل نهی از تولی کفار آنان را دشمنان خود و مسلمانان دانسته که منکر اسلامند، پیامبر و پیروانش را به جرم ایمان، آواره نمودند، با دست و زبان خود شما را می‌آزارند و دوست دارند که کافر شوید (ممتحنه (۶۰): ۱-۲).

بنابراین، زمینه نهی از تولی کفار، اعتقاد صرف نیست، بلکه جنبه سیاسی دارد و به سرنوشت جامعه مربوط می‌شود؛ چنانکه در آیات دیگر با صراحت بیشتر، دسته‌بندی‌های سیاسی و موازین آن را مورد توجه قرار می‌دهد: «کسانی را که خدا و رسول و اولی‌الامر از مؤمنان به ولایت گیرند، حزب‌الله قلمداد می‌کند» (مجادله (۵۸): ۲۲-۱۴) که براساس بینش حق و تفسیرشان از جهان و انسان، اهداف خاصی را دنبال می‌کنند و روش زندگی و آیین اجتماعی خاصی بر ایشان حاکم است و با دشمنان خدا دوستی نمی‌کنند و کسانی را که دشمنی با خدا و رسول کنند، حزب‌الشیطان قلمداد می‌کند که محکوم به ذلت و شکست از خدا و رسولند و هیچ مؤمنی نباید با ایشان - گرچه، خویشاوند نزدیکشان باشند - دوستی و محبت متقابل کند.

نقش انسان در تحقق ولایت‌های متعارض

باید بدانیم که حساب ولایت تکوینی از ولایت تشریحی جداست و در آن هیچ تعارضی وجود ندارد. توحید بر جهان حاکم است و به حکم عقل، هیچ قدرتی نمی‌تواند از تأثیر اراده تکوینی خدا بر ایجاد، تحول، اعدام و احیا و اماته هر آنچه که می‌خواهد بکاهد.

قرآن می‌فرماید: «بگو اگر خداوند، خوبی یا بدی شما را بخواهد، چه کسی می‌تواند شما را برهاند؟ و آنان جز خدا یآوری نیابند» (احزاب (۳۳): ۱۷) و خداوند می‌گوید: «سخن ما درباره هر چه را که اراده کنیم، این است که می‌گوییم «باش، پس بی‌درنگ موجود شود» (نحل (۱۶): ۴۰).

بر این اساس، ولایت‌های متعارض از عوارض آزادی انسان و در محدوده ولایت تشریحی است و سلطه ولایت‌داران حاصل‌گزینش و حمایت افراد می‌باشد. از این‌رو، خداوند انسان را در تحقق ولایت‌های متعارض دخیل می‌داند و مورد خطاب و عتاب قرار می‌دهد. این انسان مختار است که بر سر دوراهی خیر و شر، باید به فرمان خدا خیر را انتخاب کند و در ارتباطات اجتماعی و سیاسی نیز اولیای شر را بگذارد و مطیع خداوند باشد که ولایتش واقعی و برای انسان نتیجه‌بخش است. این انسان است که شیطان را به ولایت انتخاب و بر خود مسلط می‌سازد (نحل: ۱۶). این انسان است که زمینه شکل‌گیری ولایت‌های طاغوتی را فراهم می‌کند و این انسان است که تن به ولایت کفار می‌دهد، به گمان اینکه از آنان کسب عزت کند و یا با دوستی با کفار و ستمکاران، تحت تأثیر فرهنگ ایشان از راه راست به کژراهه منحرف می‌شود.

لذا خداوند در مورد ولایت‌های متعارض در تمثیلی به انسان هشدار داده می‌فرماید: «حال آنان که اولیای دیگری جز خدا برگیرند، حال عنکبوتی است که خانه‌ای می‌سازد و به حق، سست‌بنیادترین خانه‌ها لانه عنکبوت باشد» (عنکبوت: ۲۹): ۴۱. تا هم بر بی‌پایگی اولیای دیگر تأکید کرده باشد و هم انسان را پایه‌گذار و مسؤول ولایت آنها قلمداد کند و هشدارش دهد که او خود شیاطین و طواغیت را بر خود مسلط می‌کند و اگر نه آنها هیچ تأثیری بر سرنوشت انسان ندارند.

بنابراین، ولایت‌های متعارض، ولایت‌های کنترل‌شده‌ای در حیطه حاکمیت علی‌الاطلاق الهی هستند که تنها به گمراه‌کردن و جذب پیروان خود و کنترل بر رفتارشان اهتمام دارند، لکن در تأثیر وضعی رفتار مردم بر سرنوشتشان هیچ نقشی ندارند؛ زیرا هر عملی که از هر کس - اعم از حاکم یا محکوم - سرزند، اثری بر سرنوشت او دارد که خدا خواسته و پاداش و کیفری در نهایت دارد که به دست خداوند است.

اجمالاً ولایت در بعد مردمی آن، نزدیک‌شدن آنان به والی و اطاعت و استعانت از او را در پی دارد که این اختیاری انسان است، لکن عاقل از کسی کمک می‌خواهد و

اطاعت می‌کند که قادر به کمک‌کردن و تدبیر زندگی اوست و سرنوشتش را او تعیین می‌کند که این غیر اختیاری انسان است. اختیار این نیست که همه چیز صددرصد به ما واگذار شده باشد تا هر جور خواستیم زندگی کنیم و توقع سعادت داشته باشیم، بلکه باید راه صحیح را انتخاب و ولی واقعی را گزینش کنیم و کار درست را انجام دهیم تا در رسیدن به کمال و سعادت موفق باشیم و احتمالاً معنای روایت که فرمود: «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۵۵) همین باشد.

ما آزادیم، لکن باید خوب واقعی را از بد واقعی، مفید واقعی را از مضر واقعی و ولی راستین را از اولیای دروغین تشخیص دهیم تا بتوانیم تصمیم درست بگیریم و به سعادت دست یابیم و گرنه تیشه به ریشه خود زده و آینده خویش تباه ساخته‌ایم.

ما به دلیل عقل و با هدایت وحی درمی‌یابیم که قدرت در اختیار خداوند است و او آفریننده، پروردگار، ولی نعمت و خیرخواه ماست؛ روح و جسم ما را کاملاً می‌شناسد و دنیا و آخرت ما در دست اوست. پس برای استعانت و تدبیر امور و خوش‌عاقبتی، باید او را به ولایت گزینیم و تبعیت کنیم تا نتیجه‌بخش باشد، نه شیطان، یا طاغوت و یا هر موجود دیگری جز او را که نه قدرتی بر تغییر سرنوشت ما دارند، نه معرفتی بر تار و پود ما و نه محبتی به ما در خود احساس می‌کنند.

ولی واقعی ما خداوند است که مردگان را زنده می‌کند و بر هر کاری تواناست (شوری (۴۲): ۹). «او خالق آسمان و زمین است، همه را روزی می‌دهد و روزی خوار کسی نیست» (انعام (۶): ۱۴).

تولی در قرآن

تولی به معنای انتخاب یا اتخاذ ولی^۷ کاری است که انسان انجام می‌دهد؛ زیرا خدا انسان را آزاد آفریده تا مسیر درست زندگی فردی و اجتماعی خود را انتخاب کند و این امتیازی است که منشأ برتری وی بر دیگر مخلوقات می‌باشد.

البته آزادی، عوارض خاص خود را هم دارد و یک نعمت هرچه بزرگتر باشد، عوارض بالقوه، خطرناک‌تری هم در پی خواهد داشت.

از مهمترین نتایج اجتماعی آزادی در انسان، ولایت‌گزینی او است که هرگاه به طرز صحیح انجام شود و مردم در انتخاب رهبر دقت و مراقبت از خود نشان دهند، ثمرات شیرین و آثار ماندگار مادی و معنوی و در غیر این صورت، ثمرات تلخ و آثار خسارت‌بار دنیوی و اخروی برای شهروندان در پی خواهد داشت.

تولگی بر دو رکن «انتخاب» و «ولایت» استوار است و دو گروه انتخاب‌کنندگان و اولیای امور را به هم پیوند می‌دهد تا در سرنوشت یکدیگر مؤثر باشند؛ زیرا شهروندان با انتخاب خود به اولیا قدرت می‌دهند و اولیا با تدبیر و برنامه‌های خود، منشأ همزیستی و امنیت شهروندان و رشد و توسعه و عمران می‌شوند.

انتخاب، نتیجه آزادی و مهمترین خصیصه انسان است تا با درایت به سرنوشت خود بیندیشد و با مقایسه و ارزیابی به زندگی خود سامان دهد تا دنیایی آبادتر و آخرتی پرفروغ‌تر را به ثمر نشانند.

ولایت دو گونه است: ۱. ولایت تکوینی. ۲. ولایت تشریحی.

خداوند هرچه را که بخواهد ایجاد یا اعدام و زنده کند یا بمیراند با اراده تکوینی خود که بی‌واسطه به فعل تعلق می‌گیرد انجام خواهد داد و هیچ مانعی نمی‌تواند ذره‌ای از تأثیر اراده او بکاهد. این نشان می‌دهد که توحید بر جهان حاکم است و نظم فراگیر و هیچ موجود را در برابر او، قدرت تعارض و اراده نافذ نیست و هیچ تعارضی در این مرحله وجود ندارد.

ولایت تشریحی بر دو پایه استوار است: ۱. قانونگذاری و فرماندهی. ۲. دادن پاداش و کیفر. قرآن می‌گوید: «هر که را خواهی گمراه و هر که را خواهی هدایت می‌کنی، تو ولی مایی پس بر ما ببخش و به ما لطف کن» (اعراف (۷): ۱۵۵)؛ یعنی ولایت تشریحی خداوند را بر این دو پایه استوار ساخته که به ترتیب منطقی، نخست مردم را هدایت می‌کند که بعضی می‌پذیرند، بعضی نمی‌پذیرند و سپس جزای عمل نیک و بد آنها را می‌دهد. از این رو، در آیه فوق موسی از خداوند درخواست بخشش کرده تا آنها را کیفر نکند.

طبیعی است که پایه اول قانونگذاری به محدوده اراده تشریحی خداوند مربوط می‌شود که مخالفت با آن برای ما ممکن است؛ زیرا در تحقق مراد تشریحی خداوند،

اراده و عمل فرمانبر نیز نقش دارد. بنابراین، تحقق ولایت تشریحی خدا و حاکمیت سیاسی دین در جامعه، به فرمانبری شهروندان و تسلیم شدنشان در برابر اراده تشریحی و فرمان خدا بستگی دارد، لکن پایه دوم؛ یعنی دادن جزا، به محدوده اراده تکوینی خدا مربوط می‌شود و مخالفت با آن برای ما مقدور نیست. از این روست که ولایت تشریحی خدا بر دو پایه اراده تشریحی و اراده تکوینی او استوار می‌باشد.

به همین لحاظ، اراده و عمل انسان نیز در حدوث و بقای ولایت تشریحی خدا نقش دارد تا شهروندان آن را نپذیرند و از آن حمایت نکنند، نمی‌تواند بر جامعه حاکم شود. گرچه در نهایت، سرنوشت هر جامعه نیز مثل سرنوشت فرد بدست خداست. بر این اساس، اراده شهروندان، در ولایت تشریحی در حدوث و بقا و کیفیت آن مؤثر است و تنوع اراده‌ها، تنوع ولایت‌ها را به دنبال دارد.

بنابراین، به خوبی می‌توان دریافت که «ولایت‌های متعارض»، اولاً تنها در ولایت‌های تشریحی متصور است. ثانیاً عامل یگانه آن، آزادی انسان و ظرف تحقق آن جامعه انسانی است. از این رو، قرآن با بهره‌گیری از اصطلاح خاص «اخذ ولی» بر نقش یگانه انتخاب انسان، در تحقق ولایت‌های خوب و بد اجتماعی و شکل‌گیری ولایت‌های متعارض الهی، شیطانی و طاغوتی تأکید می‌کند؛ چراکه خدا خواسته که انسان؛ بویژه سرنوشت اجتماعی خود را خودش تعیین کند تا خودش مسئول اوضاع اجتماعی خود باشد و حاصل کشته خویش درو کند.

عوامل تحقق ولایت و حاکمیت

حاکمیت یک پدیده اجتماعی است که ریشه در افکار و گرایش‌ها و خلق و خوی شهروندان دارد و حاصل تحقق جریان فرماندهی و فرمانبری در صحنه زندگی اجتماعی است؛ آنچنانکه بی‌توجهی به قانون، در جامعه منکر، نابهنجار و نکوهش‌پذیر تلقی شود و حدود و حقوق و تکالیف افراد مشخص باشد تا هر کسی مسیر خاص خود را طی کند و در مجموعه فعالیت‌های افراد، نظم و انضباط، چشمگیر و هرج و مرج نادر باشد.

طبیعی است که این پدیده نیز علل و عوامل مخصوص به خود دارد؛ هرچند که عوامل نامبرده، در نهایت از کانال انتخاب و اراده انسان حاکمیت را تحت تأثیر قرار خواهد داد. اکنون چند عامل عمومی و عمده حاکمیت را نام می‌بریم:

۱. مهمترین و طبیعی‌ترین عامل تحقق حاکمیت تشریعی، اقتدار واقعی حاکم بر زندگی و سرنوشت مردم است که از قدرت و حاکمیت تکوینی مطلق او بر همه هستی حاصل می‌شود و انگیزه اطاعت از قانون و فرمانبری از حاکم را بی‌هیچ مانع و بدون احساس خفگان، در انسان ایجاد می‌کند و این به خاطر ساختار وجودی انسان و رگه‌های فکری و گرایش‌های فطری خاصی است که او را با مبدأ و اهداف والایش مرتبط می‌سازد.

در این زمینه قرآن داد سخن داده و در موارد بسیاری، حق حاکمیت تشریعی خداوند را بر مسند حاکمیت تکوینی او نشانده و بدان مستدل ساخته است.

۲. در بسیاری از موارد نیز که مدعی ولایت و حاکمیت، قدرت واقعی ندارد، با ادعای دروغ و فریب شهروندان و سوء استفاده از نادانی عده‌ای بر گردیده مردم سوار می‌شود و با ارائه یک شخصیت دروغین، خود را به گونه‌ای معرفی می‌کند که افراد، جسارت سرپیچی از فرمان او از کف می‌دهند و مخالفت با او را روا نمی‌دانند. لکن از آنجا که بر پایه اندیشه‌های خطا و نادرست و بر اساس تزویر و دروغ بنا شده، موجب گمراهی می‌شود، از عمق، بهره‌ای ندارد و در نهایت، افراد را به سوی آتش می‌کشاند و هنگامی که مردم آگاه شوند، پایه‌های این حاکمیت متزلزل خواهد شد.

۳. در بسیاری دیگر نیز با زورگویی و قدرت‌نمایی تخریبی و غیر قانونی و تهدید مردم، بر اوضاع مسلط می‌شود که این از نوع حاکمیت حیوانات درنده بر حیوانات ضعیف در جنگل است و از شأن انسان دور می‌باشد و افراد فقط از باب تقيه و برای حفظ جان به آن تن می‌دهند و چه بسا برای حفظ شرافت و مقدسات، حتی به قیمت جان به آن تن نمی‌دهند تا انسانیت را پاسداری کنند.

۴. پایین آوردن سطح حاکمیت، کاستن از عمق آن و محدود کردن وظیفه‌اش در تهیه آب و نان و تأمین امنیت مال و جان و ایجاد رفاه ظاهری شهروندان و جداسدن از اخلاق و معنویت و بریدن از اهداف آسمانی نیز می‌تواند در تحقق چنین حاکمیتی با

مؤنه کمتر مؤثر باشد. لکن چنین حاکمیتی درخور شأن انسان نیست و باعث سقوط او تا حد حیوانات ساده، بی فکر، خدانانسان و فاقد ایمان و اخلاق خواهد شد که همتی جز خواب و خوراک و هدفی جز دستیابی به شهوات در آنها نمی توان یافت که قرآن در شأن آنها می گوید: «يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ»؛ (محمد(۴۷): ۱۲)؛ چون چارپایان می خورند و لذت می برند و جایگاهشان آتش است.

ولایت و حاکمیت دینی

در تحقق ولایت دینی سه عامل نقش اساسی دارند:

۱. صفات و اسمای الهی که ولایت و حاکمیت ذاتی او را نمایان می سازد.
۲. اوصاف و موازینی که در ولایت اعتباری اولیای امور، ائمه و زعمای حق شرط لازم است.

۳. خصوصیات فکری و اخلاقی شهروندانی است که آنان را پیروی می کنند. در واقع، حاکمیت دینی یک سکه دو رویه است که از یک سو، با واقعیت های عینی در تماس است که بدون توجه به آنها و تأثیری که دارند و پذیرش مسیری که در عمل بر ما تحمیل می کنند، کاری از پیش نمی رود و از سوی دیگر، با انسان مختار طرف است که افکاری متشنت و خواسته هایی متفاوت دارند و می باید رفتار آنها را با توضیح و استدلال به کنترل درآورد و در بند قانون حق قرار داد تا همزیستی واقعگرایانه مردم میسر شود، شهروندان یکدیگر را به رسمیت شناسند و بر اساس سلسله مراتب و تقسیم کار و انجام وظایف و احترام به حقوق دیگران با اتحاد در سایه نظام واحد، قادر به ادامه زندگی و حرکت در مسیر کمال باشند. بنابراین، از مهمترین علل و عوامل تحقق حاکمیت دینی، شناخت واقعیت ها، اعتقاد به حقیقت جهان و انسان و ایمان و التزام عملی مناسب با این معارف حقیقی است.

الف) توضیح عوامل دسته نخست

بیشترین سعی و تلاش قرآن بر این است که با تمرکز بر واقعیت ها و جلب توجه شهروندان مسلمان نسبت به آنها، ولایت های طاغوتی را در جامعه ویران کند، ریشه های

فکری و روانی آن را از ذهن و روح شهروندان بزداید تا نهال حاکمیت حق را در اندیشه و روان مردم برویاند، سایه‌اش بر جامعه بگستراند و اصلش استوار سازد. قرآن در بیان واقعیت‌های موجد حق ولایت و حاکمیت، گاهی بر قدرت و قاهریت خداوند بر همه هستی تأکید می‌کند؛ چنانکه هیچ تبهکاری را توان گریختن از تحمل کیفرهای او نباشد و هیچ ستمکاری از عوارض کار خود و خشم خدا در امان نیست (رعد(۱۳): ۱۱؛ انعام(۶): ۶۵؛ فاطر(۳۵): ۴۴؛ قمر(۵۴): ۴۲).

گاهی بر خالقیت و مالکیت و ربوبیت او تأکید می‌کند که ایجاد و اعدام و زنده‌کردن و میراندن هر موجود، فقط کار خدا است. بنابراین، هر که هرچه دارد، مالک اصلی آن خداوند و نزد او امانت است (رعد(۱۳): ۱۶؛ بقره(۲): ۱۰۷؛ توبه(۹): ۱۱۶) و گاهی نیز بر علم و آگاهی مطلق خداوند به جهان و انسان و کمال و هدایت و ضلالت او استدلال می‌کند (انعام(۶): ۱۸-۱۴ و ۱۱۷؛ بقره(۲): ۲۳۱؛ اعراف(۷): ۱۹۶؛ یونس(۱۰): ۳۵؛ نحل(۱۶): ۱۲۵؛ نجم(۵۳): ۳۰؛ قلم(۶۸): ۷) که معرفت از مقدمات مهم ولایت و حاکمیت است که هدایت بشر، ارسال رسل، انزال کتب و تعیین ولی، همه و همه به دست اوست.

آنچه گذشت، بعضی عناصر مؤثر در تحقق ولایت و حاکمیت به حق می‌باشد که شخص بصیر توصیف خدا به آنها و دخالت آنها در حاکمیت را به عقل می‌فهمد. بنابراین، ولایت و حاکمیت، حق ذاتی خداوند است و هیچکس جز به اذن الله حق حاکمیت پیدا نمی‌کند و هر حاکمیتی محکوم ولایت و حاکمیت علی‌الاطلاق خداوندی است که هر ولایت غصبی و جامعه ستمکار را همانند فرد خاطی به مجازات می‌رساند. قرآن می‌فرماید:

موسی را با برهان روشن به سوی فرعون و سرکردگانش فرستادیم، لکن سران قوم پیرو فرعون شدند؛ در حالی که فرمان فرعون رشدآور نبود و فرعون در قیامت نیز قوم خود را پیشوایی کند و به آتش درآورد که بد منزلگاهی است و در این جهان، نفرین مردم در پی کشند که بد ذخیره‌ای برای قیامتشان باشد (هود(۱۱): ۹۹-۹۶).

از این رو، قرآن با استناد به قدرت و حاکمیت تکوینی خداوند، حق حاکمیت تشریحی او را به رخ می‌کشد و پس از تأکید بر اینکه این خداست که زنده می‌کند و می‌میراند، گوید: «پس هرگاه در موردی اختلاف داشتید، حکم آن با خداوند است؛ یعنی باید به داوری او تن دهید» (شوری(۴۲): ۹-۱۰) که در جهان هستی «حکم، حکم خدا است و خدا فرمان داده که جز او را اطاعت نکنید» (یوسف(۱۲): ۴۰).

ب) توضیح عوامل دسته دوم

در بُعد زعامت بر مردم و ولایت اجرایی و انسانی نیز به ملاک‌هایی که در صحت آن دخیلند اشاره می‌کند؛ مثل اینکه:

۱. باید امامت یا ولایت‌های انسانی، با ولایت ذاتی خداوند مرتبط و از طرف او مجاز باشد که در فرهنگ دینی ما، با تعبیری چون خلافت یا نیابت از خدا و رسول و امام و اعتبار یا انتصاب یا به اصطلاح قرآن، جعل الهی به این رابطه اشاره می‌کند تا هم ولایت‌های محق از جائز جدا شود و هم اهمیت این شرط بر مخاطبان تفهیم گردد تا تکلیف و موضعگیری خود را در ارتباط با حکومت و سیاست بفهمند.

۲. امامت و ولایت دینی، مبتنی بر معرفت و بصیرت است که در فرهنگ دینی ما امام معصوم، علم لدنی دارد و در غیبت معصوم نیز با تعبیری چون علم و فقه یا علما و فقها و روای حدیث، عارف به احکام به این ملاک اشاره شده، بدیهی است علم به احکام، مستلزم علم به موضوعات نیز می‌باشد که جزء مقدمات لازم آن شمرده می‌شود و با توجه به این نکته، بنظر می‌رسد این شرط، همه علوم لازم برای مدیریت را در بر می‌گیرد.

۳. حتی الامکان دوری از خطای علمی و عملی، شرط دیگر والی است تا هم با پایبندی خود اعتماد مردمان را جلب کند و هم فرمایش رشید و هدایتگر باشد که در فرهنگ دینی ما، امام دارای عصمت عملی و علمی است و در نیابت عامه با تعبیری چون «امناء الله فی ارضه»، «حافظا لدینه»، «تارکاً لهواه»، «مطیعاً لمولاه» و تأکید بر اجتهاد و فقاہت و توجه به مقتضیات زمان بر این شرط مهم تأکید شده است.

۴. جز آنچه گذشت، شرایط دیگری نیز در امر ولایت دخیلند که خبرگان و

کارشناسان فقه و کلام و فلسفه، در قانون اساسی و مناسبت‌های دیگر بر آنها تأکید کرده‌اند.

ج) توضیح عوامل دسته سوم

در بُعد خصوصیات مردمی و شهروندان نیز بر شرایطی تأکید شده که می‌توانند در تحکیم وحدت و همزیستی، پابندی به قانون آسمانی و تأسیس جامعه دینی در سایه ولایت الهی و تحکیم آن تأثیرگذار باشند.

شهروندانی که دولت اسلامی نسبت به تأمین امنیت و آسایش آنان متعهد است و باید در برابر دشمن مهاجم از ایشان دفاع کند، سه دسته‌اند:

۱. مؤمنان واقعی. ۲. مسلمانان ظاهری و ۳. اهل ذمه.

۱. مؤمنان واقعی، شهروندان درجه اول این جامعه هستند که هم در تأسیس و تحکیم پایه‌های آن انگیزه قوی و مقدس دارند، هم در خدمت به شهروندان پرتلاشند و هم در دفاع از آن تا پای جان می‌ایستند، دادن جان را شهادت می‌دانند و از آن استقبال می‌کنند؛ زیرا انگیزه مؤمن از این کارها، معنوی است و مجاهداتش برای کسب منصب و موقعیت نیست، بلکه او با خدا معامله‌ای کرده که در برابر مال و جان خود، بهشت و رضوانش بستاند و از این فوز عظیم بهره‌مند گردد (توبه(۹): ۱۱۱).

ایمان، ترکیبی است از معرفت به خدا و شدیدترین محبت به او که انگیزه نیرومندی برای مجاهدت و فداکاری در مؤمن ایجاد می‌کند؛ خداوندی - که خالق و مالک هستی و ولی نعمت انسان است و پس از شهادت، حیات جاودانه و نعمت‌های بهتر و بادوام‌تر نثارش می‌کند.

ایمان در شهروندان یک عامل درونی است که استحکام جامعه دینی بر محور ولایت الهی را در پی دارد؛ ولایتی که همانند ایمان و دارای عناصر مشابه آن؛ یعنی (معرفت، محبت و متابعت) می‌باشد و شاید تنها تفاوت ولایت با ایمان در این است که ابعاد اجتماعی در ولایت قوی‌تر است و بویژه متابعت از ائمه و اولیای الهی در ولایت، آشکارتر است؛ زیرا فرماندهی و فرمانبری، مدلول مطابقی ولایت می‌باشد که بر عامل

ایمان استوار خواهد بود. برخلاف ایمان که شناخت و محبت شدیدتر، عناصر اصلی آن هستند و دلالتش بر فرمانبری از خدا یک دلالت التزامی است.

ایمان و ولایت در شهروندان درجه یک، وحدت و همزیستی مؤمنان را هم با زعما و هم با یکدیگر ایجاد می‌کند و استحکام جامعه را در پی دارد که به آسانی قابل گسست نیست؛ تا آنجا که خداوند با عنوان «بنیان مرصوص» (ساختار فلزی که اجزایش به هم جوش خورده باشد) از آن یاد می‌کند (صف: ۶۱: ۴) و ولایت الهی را منشأ انس و محبت و برادری ایشان می‌داند (آل عمران: ۳: ۱۰۳).

۲. مسلمانان ظاهری، گرچه ممکن است فاقد ایمان و محروم از درجات معنوی و رستگاری اخروی و واجد نوعی نفاق باشند، لکن تا وقتی که به ظواهر شرع و احکام اسلام پایبند هستند، شهروند جامعه دینی خواهند بود و دولت اسلامی نسبت به حرمت و امنیت و دفاع از حقوق آنان خود را متعهد می‌داند.

۳. اهل ذمه که اصلاً مسلمان نیستند، لکن با دولت اسلامی پیمان ذمه و تعهد متقابل دارند و تا وقتی که به پیمان خود پایبند باشند، از حقوق شهروندی در جامعه دینی برخوردارند و دولت از حقوق و حرمت و امنیت آنان پاسداری می‌کند.

شهروندان دسته دوم و دسته سوم صرفاً به انگیزه تأمین منافع مادی خود وفادار به جامعه هستند و از ولایت بر جامعه اسلامی اطاعت، حمایت و در تحکیم بنیاد جامعه تلاش می‌کنند، لکن در شهروندان ایمانی و درجه یک، عوامل معنوی نیز مؤثرند و انگیزه آنان را در دفاع از جامعه و تحکیم بنیاد آن صدچندان بالا می‌برند تا با تلاش و مجاهدت فراوان، جامعه را سامان دهند و والی با اتکال به مجاهدت و فداکاری آنان، دشمنان این جامعه را سرکوب کند، اعضا را از تجاوز به حقوق یکدیگر باز دارد و قانونشکنان را به کیفر رساند.

نتیجه گیری

ولایت در لغت، معنای تولی امور و تسلط بر آنها و محتوی توان و تدبیر و عمل بوده و در فقه فاقد اصطلاح خاص می‌باشد. «ولایت‌های متعارض» در کنار «ولایت‌های متقابل» و «ولایت‌های متوافق» از اقسام ولایت در یک تقسیم مقایسه‌ای می‌باشند و به

ولایت‌هایی اشاره دارد که در اهداف و روش‌ها و مبانی مختلف، ناسازگار و مانع‌الجمعند. قرآن «ولایت الهی» را با «ولایت شیطان» در بعد روانشناختی و «ولایت مؤمنان» را با «ولایت کفار و طاغوتیان و ستمکاران» در بعد جامعه‌شناختی؛ متعارض معرفی می‌کند و آنها را به شدت درهم می‌کوبد.

ولایت با داشتن خاصیت جذب و دفع، افراد فراوانی را بر یک محور به هم جذب و با هم متحد می‌سازد و در همان حال، جوامع متعدد را از هم جدا نموده، دیوار بلندی در بین آنها ایجاد می‌کند تا مانع اختلاط و آمیزش اعضای آنها و تباهی خداباوران و اولیای الهی گردد.

تعارض این ولایت‌ها در بعد سیاست، بیش از ابعاد دیگر مورد تأکید قرآن قرار گرفته، خداباوران را از اقدام به هرکاری که امضای ولایت طغیان‌گران باشد، بر حذر می‌دارد و والیان طاغی و سلطه‌گر را به شدت تهدید می‌کند.

در ولایت تکوینی هیچ تعارضی وجود ندارد، توحید بر جهان حاکم است و هیچ قدرتی نمی‌تواند از تأثیر اراده خداوند ذره‌ای بکاهد. این تعارض، پیامد آزادی انسان از عوارض زندگی اجتماعی و تنها در ولایت تشریحی امکان‌پذیر خواهد بود و نقش انسان از طریق تولی یا گزینش ولی، در آن مشهود است. قرآن مجید نیز در این زمینه، انسان را مورد خطاب و عتاب قرار داده است.

مع الوصف، در نهایت، سرنوشت همه با خداست و او جوامع خاطی را همانند افراد گنهکار مجازات خواهد کرد. بنابراین، جامعه نیز همانند فرد، مکلف به انتخاب راه درست و ایجاد حاکمیت دینی است و در تحقق حاکمیت دینی، عوامل و شرایطی نقش دارند که بعضی از آنها به واقعیت‌های اجتماعی، بخشی به والیان و بخش دیگری نیز به مردم و شهروندان جامعه دینی مربوط می‌شود.

یادداشت‌ها

۱. عبادت علاوه بر پرستش، بر اطاعت هم اطلاق می‌شود بویژه مفسران «لا تعبدوا الشیطان» را نهی از اطاعت شیطان دانسته‌اند. به عنوان نمونه ر.ک: فضل بن حسن طبرسی، مجمع‌البیان ج ۸، ص ۶۸۳؛ فتح الله کاشی، منهج الصادقین، ج ۷، ص ۴۵۰، ملامحسن فیض کاشانی، التفسیر الصافی، ج ۴،

ص ۲۵۷؛ سید محمد حسین طباطبایی، *المیزان*، ج ۶، ص ۳۶۱؛ فخرالدین طریحی، *مجمع البحرین*، ج ۴، ص ۳۷۲.

۲. طاغوت به هر طغیانگر در حد مبالغه اطلاق می‌شود. پس هر چیزی غیر خدا مورد عبادت واقع شود طاغوت است و نیز بر هر کسی که طغیان کند؛ یعنی خلاف حکم خدا فرمان دهد، اطلاق شده (فضل بن حسن طبرسی، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۳، ص ۱۰۱)؛ چون غرض از ارسال رسل و بعثت انبیای الهی چیزی جز اطاعت آنان نیست، هر کس فرمان رسول را رد کند شایسته سرزنش است (همان، ص ۱۰۴).

۳. «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَإِنَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُخَيِّبُ الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (شوری، ۴۲: ۹) که اولاً ولایت را منحصر در خدا کرده و ثانیاً حصر ولایت در خدا را مستند به برهان نموده است. ثالثاً در ابعاد سیاسی، قضایی و اجتماعی از این حصر ولایت نتیجه‌گیری می‌کند.

۴. در ذیل آیه: «تَوَلَّى مَا تَوَلَّى»، اهل لغت گفته‌اند تَوَلَّى فلاناً؛ یعنی نصره و احبّه و اتخذه ولیاً و مفسرین فرموده‌اند: ... نخلی بینه و بین ما اختاره لنفسه (فضل بن حسن طبرسی، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۳، ص ۱۶۹) و منظور، «اختاره ولیاً لنفسه» است. یا فرموده‌اند: «توله ما تولى؛ ای نجعله والياً لما تولى من الضلالة بان نخذله و نخلی بینه و بین ما اختاره» (ملا محسن فیض کاشانی، *التفسیر الصافی*، ج ۱، ص ۵۰۰).

۵. تفاسیری چون *مجمع البیان* بر دو حقیقت تأکید کرده است: ۱. اینکه پیامبران بر همه امم مبعوث گشته‌اند. ۲. اینکه وظیفه آنها دعوت به عبادت خدا و اجتناب از طاغوت بوده است.

۶. چنانکه تفاسیر به آن تصریح کرده‌اند. ر.ک: احمد علی بابایی، *برگزیده تفسیر نمونه*، ج ۱، ص ۴۲۳. از طاغوت نهراسید که هر چند اظهار قدرت کند، ضعیف و متکی بر نیروهای شیطانی است.

۷. اتخاذ ولی، یک اصطلاح قرآنی، معادل تولى است که در قرآن به معنی انتخاب ولی بکار رفته است.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. *نهج البلاغه*.
۳. ابن حیون، نعمان بن محمد، *دعائم الاسلام*، ج ۱، قم: مؤسسه آل‌البیت، ۲، ج ۱، ۱۳۸۵ق.
۴. بابایی، احمد علی، *برگزیده تفسیر نمونه*، ج ۱، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۲.
۵. برقی، احمد بن محمد، *المحاسن*، محقق و مصحح: جلال‌الدین محدث، ج ۱، قم: دارالکتب الاسلامیه، ۲، ج ۱، ۱۳۷۱ق.

۶. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، التوحید (للصدوق)، محقق و مصحح: هاشم حسینی، قم: نشر جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ق.
۷. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ج ۱، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفی، ج ۲، ۱۴۰۴ق.
۸. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲ و ۶، قم: منشورات جماعة المدرسین فی الحوزة العلمية، بی تا.
۹. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳ و ۸، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۳.
۱۰. طبری، محمد بن جریر، المسترشد فی امامة علی بن ابیطالب 7، ترجمه احمد محمودی، قم: کوشانپور، ۱۴۱۵ق.
۱۱. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، محقق و مصحح: احمد حسینی اشکوری، ج ۴، تهران: مرتضوی، ۱۳۷۵.
۱۲. طب، سید عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، تهران: انتشارات اسلام، ۱۳۷۸.
۱۳. فیض کاشانی، ملامحسن، تفسیر الصافی، محقق و مصحح: حسین اعلمی، ج ۴ و ۱، تهران: مكتبة الصدر، ج ۲، ۱۴۱۵ق.
۱۴. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، طبیب موسوی جزایری، قم: دارالکتاب، ج ۳، ۱۴۰۴ق.
۱۵. کاشانی، فتح الله، منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ج ۷، تهران: کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۳۶.
۱۶. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط الاسلامیه)، محقق و مصحح: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، ج ۱ و ۲، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ج ۴، ۱۴۰۷ق.
۱۷. -----، الکافی (ط دارالحدیث) دارالحدیث، ج ۲ و ۳، قم: نشر دارالحدیث، ۱۴۲۹ق.
۱۸. مشکینی، علی، مصطلحات الفقه، بیروت: مطبعة الرضا، ۱۴۳۱ق/۲۰۱۰م.
۱۹. مکارم شیرازی، ناصر، الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، ج ۸، قم: مؤسسه امام علی بن ابیطالب 7، ۱۴۲۱ق.